

## چگونگی نسخہ برداری از کتیبہ‌های بزرگ داریوش

بر بدنه کوهی بارتفاع چهار هزار پا هنرمندان زمان داریوش بزرگ در ۲۵۰۰ سال قبل شرح کارهای پرافتخار او را بر روی سنگی ناپود نشدنی نقش و کارهای این پادشاه را بر سه زبان مختلف شرح و ستایش نموده‌اند.

بر روی این پرنگاهای عظیم (که بشهرت سنگ‌نبشته‌های مصری کلید فهم سایر خطوط و زبانهای فراموش شده دنیای قدیم است) تاریخ ایران نقش گردیده و با وجود تحولات و تغییرات زمان نسخه تقریباً کامل از این سند تاریخی تا امروز برای ما مردمان بر جای مانده است تا بتوانیم از روی این یادگارها کوشش‌ها و جهانگشائی‌های این پادشاه عظیم را قضاوت نموده و بزرگی و قدرت او را در جهان‌نداری و جهان‌گیری ستایش کنیم.

با ابزار و آلاتی که در قرن بیستم در اختیار بشر هست ما میتوانیم دسترسی نزدیک‌ترین نبشته‌ها و یادگارهای تاریخی داشته باشیم و از نظر باستان‌شناسی تحقیقات خود را کامل‌تر کنیم. این آرزوی بود که سالها بشر در اندیشه می‌پوراند تا دسترسی بیک نسخه کاملتر و بهتر و قابل فهم‌تری از این آثار عظیم داشته باشد،

داریوش نمیتوانست جایی بهتر و واضح‌تر برای اجرای نقشه‌اش از آخرین نوک کوهی که برای باریک محدود میشود و در کرمانشاهان واقع است انتخاب نماید. در دامنه این کوه چشمه‌های گوارا بطرف بیستون جاری است و برای زمان‌های زیاد کاروان‌ها از این چشمه‌ها سیراب شده و لب‌تر نموده‌اند.

این جایگاهی است که تمام قشون‌هاییکه بجانب عراق روانه بودند منزل می‌کردند و باسراحت می‌پرداختند و همچنین شاهراهیست که شهری مانند همدان ( اکباتان پایتخت ایران مادیه‌ها و هخامنشیه‌ها) را بکشور افغانه‌ای بابل می‌پیوسته است. این قطعه از زمین در نزد ایرانیان گذشته خود بخود قابل ستایش و احترام بود. پانصد سال قبل از مسیح آنرا « بگستان - مکان خدا » نام نهاده بودند. اسامی ( بهستان ) و بیستون هم از همان کلمه مشتق است.

این یادگار عظیم دست نخورده ماند ، زیرا داریوش در سال ۵۲۲ قبل از میلاد بعد از يك عده جنگهای خونین که با مخالفین سلطنت خود نمود و آنها را مغلوب کرد سلطنت رسید و این یادگار بدستور او بر روی آن صخره حگ و نوشته شد تا آیندگان بقدرت و دلاوری و شجاعت کم نظیر او پی ببرند و بدانند که آنچه او انجام داده است بخواست و یاری اهورامزدا (سوردانا) بوده است.

قسمت اعظم این نوشته‌ها روی سنگی عظیم با ارتفاع ۳۴۰ پا (حدود ۱۰۰ متر) در بلندترین نقطه کوهی که بشر بزحمت بتواند صعود نماید کنده شده است . امروز داریوش با ابروهای کشیده و دماغ مستقیم هنوز در آن مکان برجای ایستاده است . بر روی سر او تاج سلطنت ایران دیده میشود که با تکه‌های زیبا و نفیس و طلا نشان که بشکل بیضی و گل‌های سرخ است زینت داده شده . در پشت سر او دو نفر از اعضای سلطنتی که کمان و نیزه او را نگهداشته‌اند دیده میشوند و روبروی وی شمایل اهورامزدا در حال پرواز دیده میشود (۱) همان اهورامزدائی که بداریوش راست گفتن را آموخته است و با دست چپ حلقه‌ای که نشانه بخشیدن فرمانروائی و سلطنت است باو میدهد.

در زیر پای اهورامزدا ( همانطور که مؤلف میگوید ) هشت تن از سرکشان و یاغیان سلطنت که دستهای آنها بر پشت و گردن آنها را با طناب بهم‌دیگر بسته‌اند و نهمین آنها که یکنفر از مغان است در زیر پای داریوش مغلوب و شکست خورده در حالیکه زانو زده دیده میشوند . این دستگیری برای داریوش کافی نبود بلکه او دستور داد تمام داستان را بر روی سنگ به زبان نقل کردند . زبان پارسی باستان که در واقع زبان رسمی شاهنشاهی هخامنشی بود در حدود چهارونیم سطر جا را اشغال کرده است همان مطلب بزبان بابلی در دو طرف تخته‌سنگ از طرف چپ بجانب کوه‌کنده‌گری شده و در طرف راست نقش برجسته نیز بزبان عیلامی نوشته شده است .

زبان عیلامی تقریباً زبانی بود که درشوش بوسیله آن محاوره انجام میشد.

حتی برای مردم عامی نیز غیر قابل تحمل بود که بفاصله‌ای اندک بعد از آنکه شاهنشاه این مطلب را بر روی کوه‌نقر کرد فراموش بشود ، از آن بدتر صدسال بعد جای این زبان را زبانهای دیگر گرفت و مردم دیگر قادر بفهم این زبان نبودند و یا حتی نتوانستند قرائت کنند . اما در قرن اخیر همین علامات کلیدی برای فهم نوشته‌های داریوش بدست مستشرقین داد .

داستان گشودن رمز این نوشته‌ها با سفر دانشمندان ذیعلاقه اروپا به بیستون و خواندن آنچه از این نوشته‌ها که در جاهای دیگر در دسترس بود شروع میشود . بعضی مواقع مستشرقین رونوشت‌هایی از این نوشته‌ها تهیه میکردند و گاهی قسمتهائی از اصل نوشته را با خود بارو می‌بردند اما نبودند کسانی که بتوانند این نوشته‌ها را بخوانند .

با استدلال و استنتاج یکی از این زبانها وطریق نوشته آن میبایست خط و زبان ایرانی باشد بخصوص آنچه که در پرسپولیس پایتخت ایران در زمان داریوش بدست می‌آمد .

یکی دیگر از خطوط و زبان این نوشته‌ها میبایست بابلی باشد زیرا آنچه که از این نوشته در دست بود با آنچه که در عراق کنونی بدست آمده شباهت تامی داشت ، این آثار عراق نیز بیشتر

(۱) بسیاری از مستشرقین این شمایل بالدار را بجای اهورامزدا - خدای زرتشتیان گرفته‌اند در صورتی که این شکل فروهر است . برای اطلاعات بیشتر بجلد اول یشتها تالیف استاد پورداود مراجعه شود . مترجم .

در «باغ عدن» سرزمین واقع در میان دورود مشهور در جله و فرات بدست آمده‌اند. زبان سومی مطلقاً ناخوانا و ناآشنا بود.

گامهای ابتدائی برای گشودن رمز خواندن این خطوط برای اولین بار توسط ژرژ فریدریک گرت فلد آلمانی برداشته شد که دو نمونه کوتاه را انتخاب کرد و با مشقت فراوان و با مقایسه کلمه بکلمه آنها توانست بخواندن آن‌را پی بیاورد.

هنگامیکه در سال ۱۸۱۵ نتیجه زحمات خود را بچاپ رسانید آشکار بود که تا اندازه‌ای در بدست آوردن کلید این مشکل موفق شده‌است.

اما آنچه در دست بود برای گشودن این رمز کافی نمی‌نمود. هیچ سند و نوشته‌ای هم در دست نبود که بتواند اکتشافات او را به ثبوت برساند و همچنین او فقط یکی از آن سه زبان را خوانده بود. تا آن موقع تمام کتیبه‌هایی که رونویس شده بودند همه کوتاه و محدود بودند و این غیر ممکن بنظر می‌رسد که بتوان موفقی بیافتن کلیدی برای فهم آن دو زبان دیگر شد.

نوشته‌هایی که در بدنه بیستون نقش شده بود بهترین کمک برای پژوهندگان بود. همانطور که میدانیم در حال حاضر ۵۱۵ سطر بزبان فارسی باستان، ۱۴۱ سطر بزبان بابلی و ۶۵۰ سطر بزبان عیلامی آثار نوشته در دست است. بنا بر این بیستون نماینده بی‌رقیبی از سنگ نبشته ایران کهن است که اهل تحقیق باید آنرا ببینند و از این ذخیره تاریخی بهره‌ور شوند.

اولین اقدامی که برای رونویس کردن آثار داریوش بعمل آمد تقریباً چند سالی متجاوز از یک قرن قبل بود که دونفر از دانشمندان فرانسوی از جانب حکومت فرانسه و به پشتیبانی از دوبرگن علمی فرانسه عازم ایران شدند. این دانشمندان مردمان با تجربه و در کار خود ورزیده بودند. با شدت علاقه‌ای که این دانشمندان بکار خود داشتند بدون داشتن هیچگونه وسیله‌ای بادست و پا شروع بصعود نمودند و در حالیکه خون از دست و پای آنان جاری بود از این ذخیره تاریخی رونویس تهیه می‌نمودند این کار با مشقت و زحمت و مشقت انجام شد.

بهر جهت این زحمات و مشقت‌ها بدون نتیجه ماند. در پایان امر بهیچگونه نتیجه نرسیدند زیرا گفتند که این نوشته‌ها لایقرء است.

**کوشش‌های رالینسن** - رالینسن دانشمند انگلیسی بی آنکه از کوششهای دانشمندان فرانسوی اطلاعی داشته باشد خود برای دست یافتن باین نوشته‌های تاریخی کوشش فوق‌العاده نمود و در بالا رفتن و نقش برداشتن موفقیت بیشتری نصیبش گردید.

در هر صورت او تنها یک کوه پیمای نبود بلکه با پشتکار و حوصله بی‌مانندی که از خود نشان داد موفق شد از این ذخیره تاریخی رونوشتی تهیه نماید تا بعداً موفق بخواندن و استخراج علامات این خط شود. مکرر او ببالای این کوه صعود می‌نمود تا موفق شد از دو کتیبه عیلامی و بابلی نیز رونویسی تهیه نماید که این کار هم با هنرمندی خاصی از دست او برآمد. با ترجمه و چاپ کتابی در سال ۱۸۴۷ از خط و زبان فارسی باستان و با چاپ و ترجمه کتابی که در سال ۱۸۵۱ از خط و زبان بابلی منتشر شد از قدیمترین نوشته جهان دری بروی افراد بشر گشوده و راه تحقیق نموده شد، از آن سال بعد مکرر در مکرر این نوشته‌ها چاپ و ترجمه‌های متعدد از آن تهیه گردید.

اما گذشت زمان با این نوشته‌ها و قرنها دست بگریبان بوده است، باد، باران بهار پائیز و سرماهای زمستانی همه مانند غارتگری که دست بیغما ببرد بروی این نوشته‌ها اثر نهاده و امروز خواندن آنهارا مشکل ساخته‌اند و عتق‌ریب است که این آثار از بین بروند.

گذشته از این باهمه زحماتی که رالینسن برای رونویس کردن این نوشته‌ها بکار برد طبعاً نسخه رونویس شده آنطور که باید بدون نقص و عیب نماند، علاوه بر این اگر چه او موفق شد از نه ستون رونویس بر دارد مع هذا نتوانست از چهار ستون دیگر که در حدود ۳۲۳ سطر نوشته داشت نسخه برداری کند بدین دلیل که زیر این سطور آنچه یا پناهاگاهی وجود ندارد که شخص بتواند روی آن قرار گیرد و نسخه برداری کند.

برای روشن نمودن بعضی از جاهای ناخوانده و مشکوک یکی از دانشمندان آمریکائی بنام حکسن از دانشگاه کلمبیا با کوشش‌هایی خستگی ناپذیر در سال ۱۹۰۳ موفق بصعود به قلعه بیستون گردید و در تابه رونویس‌ها را مقابله نمود و برای اولین بار از این نوشته‌ها عکس- برداری کرد اما با وجود این این نوشته‌ها با اینچاهم کامل نشد.

دو مرتبه در سال ۱۹۰۳ هیئتی از طرف موزه بریتانیا به بیستون فرستاده شد. لئونارد ویلیام کینگ و رگینالد کمث بل تامپسن دانشمندانی که برای موزه بریتانیا زحمت میکشیدند با استعداد و مهارتی که در خواندن خطوط قدیم داشتند موفق شدند مقدار زیادی از خواننده‌های رالینسن را اصلاح و قسمت بیشتری را قرائت نمایند. از این دو دانشمند با وسعت اطلاعی که داشتند جز این هم نمی‌بایست انتظار داشت.

اتفاقاً این دو نفر با یک حسن تصادف راهی که بنوشته‌ها نزدیکتر باشد یافتند. آنها توانستند که آن نوشته‌ها را از نو نسخه برداری نمایند. جایی که رالینسن می‌بایست با زحمت زیاد بایستد آنان طنایی از بالای صخره آویزان کردند و بکمک طناب توانستند که روی سنگی هم که در زیر پا داشتند بنشینند و با خیال آسوده تری از آن نوشته‌ها نسخه‌های دقیق‌تری تهیه کنند. اگر چه این نوشته‌ها بر روی صخره عمودی کنده شده است ولی با دقت و توجه فراوان آنها نیز همان نه سطر یک رالینسن نوشته بود نسخه برداری کردند. نتیجه تحقیقات و زحمات این دانشمندان وجود همین تألیفات عالمانه و گرانبهایی است که در دسترس است. آخرین قسمت اسرار بیستون نیز گشوده خواهد شد.

با وجود همه این کوشش‌ها این دانشمندان اشتباهاتی در کارشان باقی بود هیچکدام موفق بخواندن امضائیکه در پای هر قفره از نوشته‌ها بود نشدند و به همین سبب همین غفلت موجب اشتباهات مکرر شد. این اشتباهات ناشی از این بود که آن سه نفر قبلی کلماتی که سائیده شده بود نتوانستند یکسان قرائت کنند و به سه طریق مختلف خواندند دانشمندان بعدی این فرصت را داشتند که با تصحیحات لازمه کارایشان را تکمیل کنند.

### چگونه این نوشته‌ها بر سنگ نقر شده - مسائل دیگر نیز برای حل این مشکل

پیش می‌آید آیا آزمایش نزدیک تری از این سنگ نبشته‌های عظیم می‌تواند باین مشکلات جواب بدهد؟ آیا قطعاً هنرمندان زمان داریوش چگونه موفق شدند که این نوشته‌هایی را که حتی امروز هم دسترسی بدانها مشکل است بر برده این صخره‌های عظیم نقر کنند.

سوال دیگری که برای حل مطلب پیش می‌آید این است که آیا این نوشته‌هایی که کوشش‌های رالینسن و کینگ و تامپسن نتوانست مطلب آنها را حل نماید چگونه کنده گری شده‌اند؟ اگر این ستونها نوشته به تمامی خوانده شود آیا این اسرار بر ما آشکار خواهد شد؟ بعضی مطالب که تا بحال نامعلوم مانده است مانند تفصیل جنگ بین ایران و یونان و حقیقت مذهب یکتا پرستی دوره هخامنشی همه به تفصیل در این نوشته‌ها بیادگار مانده است.

تمام این مطالب وقتی بر من آشکار شد که در ماه مارس ۱۹۴۸ بعنوان استاد شرق شناسی امریکائی در کالج بغداد تعیین شدم. اعضای این مرکز علمی را دانشمندان و علمای معقول و منقول و اشخاصی که در ادیان اطلاعات کافی دارند تشکیل میدهند. چون در سال ۱۹۴۸ تصمیمی بر این جاری شد، که استادان و دانشمندان باید نتیجه تحقیقات خود را بر مرکز علمی

نامبرده در عراق بدهند من پیشنهاد کردم که با هیئت علمی بصخره‌های بیستون بروم که لااقل به بسیاری از سئوالات فوق و مسائل گفته شده در بالا جواب داد شود. گویانکه تمام آن سئوالات حل نشود شاید برای بسیاری از آنها جواب قانع کننده بدست آید. بعد از چند ماه من بکرمانشاه رسیدم. جائیکه قرار بود اولین اقدام ما شروع شود. زن و دو فرزندم نیز در این مسافرت با من همراهی کردند. پنج میل بطرف شمال « طاق بستان » خرابه‌های پایتخت شاهان ساسانی که ۱۵۰۰ سال قبل از آن استفاده میکردند واقع شده است. روی صخره‌ها نزدیک دومرداب و بر بدنه کوه‌ها تصاویری از شاهان ساسانی در حال شکار و نموداری از زندگی شاهنشاهی ایران دیده میشود.

**کمکها و راهنماییهای شرکت نفت -** وسائل حمل و نقل دنیای جدید و اسباب و لوازم ارتباط قرن بیستم شهر کرمانشاهان را از هستی ساقط مینمود ولی با کشف نفت این ذخیره طبیعی و تأسیس پالایشگاه این شهر زندگانی تازه شروع کرد و مانند غنچه از نوشگفته شده است.

اکنون آن خیابانهای خاکی سنگفرش شده سابق آن پراز جمعیت کرد و مردم شهرستانها است اتوبوسها و حتی اتومبیل‌های شخصی که بر قایت با اسبها و شترها و الاغها برخاسته‌اند با مردمانی که پشته‌های سنگین بر پشت دارند در کنار هم دیده میشود. یک مریضخانه امریکائی برای کمک بکسانیکه بطیب و دوا نیاز دارند کار میکند. اداره کننده این مریضخانه که دکتر راسل باسویلر و خانمش هستند با ما طرح دوستی و مساعدت ریختند. در اولین قدم ما با مدیر شرکت نفت و مساعدتهای او روبرو شدیم که قول داد تمام وسائل موتوری دنیای جدید قرن بیستم و آنچه در اختیار شرکت است برای مساعدت و همراهی باستان شناسانیکه برای خواندن این خطوط میآیند در دسترس ما بگذارد.

راهنمایان ما عده‌ای از بچه‌های چوپان بودند که با وسائل و تجربه گذشته شروع به بالا رفتن نمودند و بطول دو پست با بالای سر سنگ نیشته‌ها که رسیدند در بدنه صخره‌ها سوراخهایی کردند و میخهای پولادی را در آن جای داده و اطرافش را با سیمان محکم نمودند. حال دیگر ما برای خواندن و کشف کردن بقیه اسرار نوشته‌های داریوش آماده بودیم، با دقت هر چه تماشا و با کمک چوب بستها شروع به بالا رفتن کردیم تا جائیکه تقریباً در موازات سنگ نیشته‌ها قرار گرفتیم.

دوباره در پشت کوه شروع به بالا رفتن کردیم و بجاهائی که آشنا تر بنظر میآید رسیدیم و بکمک طنابهاییکه به صخره‌ها بند شده بود یکی پس از دیگری تا انتهای طنابها رفتیم. این طنابها و میخها آنقدر در محل خود محکم شده بودند که ما فقط توانستیم با زحمت خود را نگه داریم.

پس از آنکه به بالا نظر انداختیم. مطلع شدیم که بالا و پائین رفتن هر روزه کار آسانی نیست پیش رفتگیهای زیاد در صخره‌ها و شیب فراوان برای بالا رفتن و پائین آمدن بدون شک کار ساده‌ای نبود و مانع سرعت کار میشد، سی‌پا بالای سرما یک طاقچه کوچکی قرار داشت اگر ما میتوانستیم وسائل کار را در آخر روز در این طاقچه جای بدهیم برای پائین رفتن و بالا آمدن مجدد از حمل اثاثیه لازم راحت میبودیم. بنا بر این باید نزدیکان بلند خود را با این طاقچه رساندیم و در حقیقت حالا برای انجام کار آماده بودیم. تا رسیدن باین نقطه عده زیادی از اهالی محل که برای تماشا ویا برای کار آمده بودند در اطراف ما جمع بودند. برای انجام منظور سه نفر مورد نیاز بود که یکی از آنها طبعاً خود من میبایست باشم. من بطرف دو نفر که بنظر قابل تر میآمدند نظر انداختم و گفتم: آیا حاضرید با من بیالای صخره بیایید؟ متفق‌الصد گفتند «مانه» من پرسیدم چرا؟ جواب دادند برای اینکه بسیار خطرناک است. من از این

حرکت جا خوردم و پرسیدم آیا کسی داوطلب میشود که در مقابل پول و انعام این کار را انجام دهد؟ دوصدای ضعیف باین پیشنهاد من پاسخ گفت. اگر ایندو نفر حاضر بهمکاری نمیشدند نقشه‌های من باطل میشد. بالاخره یکی از آنها فقط برای يك روز قدم‌جلونهاد و داوطلب شد. دنبال او يك پسر بچه دیگر بنام «غلامعلی» نیز حاضر شد بمن کمک کند. اینجا دو نفر از همکاران من برای امروز پیدا شدند تا فردا دیگر چه کسی جای آنها را بگیرد کار ما مشکل بود که میبایست هرروز از روی صخره‌ای بر روی صخره دیگر نقل مکان کنیم. اما بتدریج چوب بست‌ها را بهالاتر منتقل میکردیم. ما نه فقط با سنگینی بدن و صخره‌ها مبارزه میکردیم بلکه باندازه يك دوچین اشخاص هم در پائین بمراقبت و حفظ ما وقت‌گذرانی می‌کردند.

**به‌ایه صخره میرسیم -** ازطاقچه‌های کوچک که بارتفاع سی پا در بالای سرمان قرار داشتند گذشتیم. پس از آن از يك سراسیمبی که باسکنه بر روی صخره‌ها سوراخهایی تعبیه کردیم توانستیم عبور کنیم. بالاخره از يك راه پیمائی طولانی بلبه‌های صخره‌ایکه در زیر آن سنگ نبشته‌ها قرار داشت رسیدیم و برای اولین بار چشم‌ها و دستهای من آن‌یادگار را نوازش نمود.

آن دقیق. دقیق فتح و پیروزی بود. تمام دلواپسی‌هاییکه در این وقت برایم ممکن‌الحصول شده بود از بین رفت. تمام موانع و عوائق و حتی خودکوه در برابرم ناچیز آمد هیچ‌چیز باقی نماند جز نسخه برداری از طریق علمی و تحصیل اطلاعات بیشتری راجع باین نبشته‌ها و یادگارهاییکه تقریباً بیست سال از وقت مرا بخود مشغول داشته بود. من دانستم که در این نبرد پیروز خواهیم شد. اولین روز کار ما با این تفصیل بپایان رسید. وقتی که شروع بپائین آمدن نمودیم من توانستم که معنی سرازیری و شیب تند صخره‌ها و پائین آمدن از آنرا بدرستی بفهمم و صخره‌های کج و مورب را که در زیر پای ما دهن کجی میکرد بدرستی ببینم.

این راه سابقاً راه عبور و مرور بوده ولی امروز بواسطه مرور زمان و خراب شدن باین صورت خطرناک درآمده است. چوب بست را گذاشتیم و خود شروع بپائین آمدن کردیم. هنوز چهل و هشت پا از این راه صعب و مشکل باقی‌است بعد از آن سراسیمب دیگری که تقریباً بطول پنجاه پا است خواهد آمد.

در انتهای آندو سرازیری يك نیم دایره دیگری بصورت پیاده رو بعرض نه پا و بطول ۱۸ پا و ارتفاع ۵ پا پیش آمد. ما باین پیاده‌رو رسیدیم و بپائین نظر افکندیم هنوز بقدر ۱۲ پا در زیر پای ما باقی بود که بزمین برسیم با دقت بسیار خود را بپائین رساندیم برای تمام مدت که بکار مشغول بودیم بدنهای ما به‌بالا کشیده میشد؛ به‌رحال هر قدر مشکل و خطرناک هم بود این طریق ساده‌ترین راهی بود که ما میتوانستیم صعود و نزول کنیم. در آن موقع ما تشخیص دادیم که فقط طناب می‌تواند در صعود و نزول ما وسیله مطمئنی باشد. اولین روز کار ما تمام شد ولی من احتیاج بیکنفر دیگر داشتم که بجای طناب‌دار کار کند.

یکبار من اشخاص داوطلب را بکمک خواستم که برای فردا مرا یاری کنند. موفقیت روز گذشته ما جوان دیگری را تشویق کرد که آمد و پشت سر عبدالعلی جای گرفت. من از او اسمش را پرسیدم. جواب داد (حسین). این مطلب بخاطر من خطور کرد که برای ایرانیان اسم علی و حسین که از ائمه بوده‌اند از سایر اسامی عمومی‌تر و در نزد آنها عزیزتر است.

برای مدت سه روز متوالی این جوانها با من کار کردند. اما متأسفانه عبدالعلی میخواست از کار دست بکشد و من کوشیدم که شاید مانند دفعات قبل کسی را بجای او انتخاب کنم، دیدم

هیچ گوشی شنوائیست و از این جهت متوجه يك مشکل شدم در حالیکه کارما هنوز فوق العاده خطرناک و سخت بود .

**تطبیق نوشته‌ها** - در این اثنا پسرم توماس که هنوز ۱۵ سال بیش ندارد برای مساعدت داوطلب شد . از آن روز بیعد حسین و فرزندم نام و من شروع بکار نمودیم و از آن نوشته‌ها شروع به نسخه برداری کردیم و علیرغم باران و باد و سرما که شروع شده بود و میخواست در کارما دخالت نماید بکار خود ادامه می‌دادیم . مقصود و منظور اصلی بررسی آنچه در گذشته از تاریخ زندگانی داریوش خوانده شده و تطبیق آن با سایر مدارک بود .

این نوشته‌ها مستقیماً در زیر پنج ستون عمودی که هر کدام بارتفاع تقریباً ۱۲ پا است کنده‌گری شده‌اند . در اولین نظر آنچه که جلب توجه مینماید این است که این قسمت از آثار کمتر قابل قرائت است . از یکصد سال پیش هنگامیکه رالینسن از آنها نسخه برداشته است و حتی خراب‌تر از آن زمانی است که کنگ و تامپسن از آنها نسخه برداشته‌اند و روی آن کار کرده‌اند يك شكاف افقی که در بالای ستون‌هایی نوشته و در زیر آن دیده می‌شد مسئول قسمتی از خرابی است مسبب واقعی این جریان آب‌های زیرزمینی بوده است . برای مثال باید گفت بعد از يك رگبار که بیش از چند ساعت بطول نیا نجامید . آب شروع به سستن و گذشتن از روی سنگ نوشته‌ها کرد و این کار تا ۵۲ ساعت ادامه داشت . از عهد داریوش تا امروز که قرن‌ها می‌گذرد بواسطه اینکه صخره نیز گچی بوده است بقدر پنج ناشی اینچ سائید شده و اثرات بعضی از آن نوشته‌ها بکلی نابود شده‌اند .

اما نوشته‌هایی که بر روی سنگ و زیر آنها نوشته شده‌اند از میان نرفته‌اند . آب باران تمام آن گچ‌ها را که در بالای سنگ‌نیشته‌ها بوده در خود حل نموده است و امروز توده از آن گچ‌ها در پائین صخره که روی هم انباشته شده دیده می‌شود .

جاهائی که شكاف یا علائمی در صخره‌ها کنده‌گری شده بود سالها گمان میرفت که از بین رفته‌اند اما حالا معلوم شد که آنها در يك مخزن محکمی با مانع گذاشته شده . اینرا نمی‌بایست « نابودی » نام گذاشت بلکه می‌بایست یکنوع ذخیره پنداشت ، این يك آهک مالی بود (از نظر علوم زمین‌شناسی صخره‌های خلل فرج‌دار) که بر روی سنگ‌نوشته‌ها و برای محافظت آنها انجام شده بود مادروضعی قرار گرفته بودیم که نمی‌دانستیم برای از بین بردن رسوبات چطور می‌توانستیم دست بخرابی آن روپوش بز نیم بدون آنکه علامات زیر از بین بروند ؟ بدون شك اسید حلال خوبی نبود - اسید نه تنها آنچه که بر روی نوشته‌ها بود از بین میبرد بلکه خود صخره را نیز می‌خورد . جواب مافقط يك چکش و مقداری آب بود با چکش زدن آهسته و مداوم من موفق شدم که به نتیجه برسم . پس از آن توانستم که با يك تکه پارچه خیس شده شكافهای ناخوانا را روشن کنم و قتیکه آب بخار می‌شد اختلافی در رنگ صخره‌های تمیز شده و صخره‌های طبیعی دیده میشد . پیدایش علائم بعد از علائم و کلمات پس از کلمات شاهد این مدعا بود .

در بعضی مواقع مسائل با غیرهماهنگی حل می‌شد . برای مثال ، بعضی جملات در برخی از آن سطرها یافت میشود که تاکنون هم بر سر خواندن آنها در بین دانشمندان اختلاف نظر است . کاملاً آشکار بود که داریوش درباره یکی از غلامان و پسران خود مطلبی را عنوان کرده بود ولی هیچیک از خوانندگان قادر به خواندن آن نبودند .

بعضیها با خواندن مکرر بیشتر با اطلاعات ما افزوده‌اند ، آنجائیکه پادشاه صراحتاً میگوید « اکنون آیا با آنچه من عمل نموده‌ام معتقد هستی ؟ اگر چنین است بمردمان دیگر هم بگو و آنرا پنهان مکن . » این عبارت نیز برای مدتها مورد بحث شرق شناسان بود تا اینکه با کوشش وسیعی بسیار ما توانستیم که از آرزوهای داریوش باخبر شویم .

**پاره‌سنگ حادثه جو** - راه سنگلاخ از يك طرف به پرتگاهی ختم میشود که يك روز

وقتی که حسین ببالا صعود مینمود و من در نزدیکی یکی از طاقچه‌ها سکونت گرفته بودم ، نزدیک بود حادثه‌ای پیش آید . بایک علامت او میبایست چرخ بزند و بپیچد و همینطور عین همین عمل را میبایست اینجانب در نزدیکی طاقچه‌ای انجام دهم . علامت داده شد و ما با هم شروع به چرخیدن نمودیم و من صدائی در بالای سر خود شنیدم ، مثل اینکه پاره سنگی افتاده باشد . برای من و همچنین برای زن و فرزندم که در پائین قرار گرفته بودند پناهگاهی نبود . فریادی زدم و خود را در جلو سنگ نبشته‌ها سپر نمودم . آن پاره سنگ عظیم دهانه طاقچه را خراشیده و بنظر آمد که مشتعل و منفجر شده است . همه ما از این حادثه بوسیله سنگ‌ریزه‌های کوچک نصیبی بردیم . اما احتمال نابودی‌واژ بین رفتن هر کدام از ما یه این شد که هر کس دیگری را بنام صدا کند . شما میتوانید اتفاق این حادثه را در خیال خود مجسم کنید .

طاقچه‌ایکه در زیر نوشته‌های فارسی باستان واقع شده بود بعرض پنج تا شش پا بطرف چپ در زیر نوشته‌های بابلی و عیلامی ( اگر چه زیاد وسعت ندارد ) قرار داشت . در طرف راست نوشته‌های فارسی باستان امروز مطلقاً طاقچه وجود ندارد . در بالای این یادگارها در ارتفاعی قابل توجه چهارستون نوشته وجود دارد که قبل از این هنوز نسخه برداری نشده و زبان آن نیز تا کنون شناخته نشده بود .

ما با دقت فراوان از طاقچه بالاس وضع استقرار خودمان را طوری مرتب کردیم که در مقابل این نوشته‌ها قرار گیریم ، نوشته‌هاییکه تا کنون مقداری از آن بر خوانندگان پوشیده بوده است . بانگاه اول معلوم میشود که این اثر از حوادث طبیعت مانند باران و باد و غیره صدمه بسیار دیده و قسمتی از آن محو شده است . هنوز اینجا و آنجا علائمی دیده میشد که بزبان و خط عیلامی بودند .

شروع بخواندن کردم و داریوش پادشاه گوید . مردی بنام فرارتس ... و فوراً تشخیص دادم که این متن نسخه دومی از کدام نبشته است نسخه‌ایکه بر مراتب بهتر از این محفوظ مانده و در زیر نبشته‌های بابلی و طرف چپ است دیده میشود .

از ستون اول بجانب ستون دومی حرکت کردیم و همینطور از دوم بسوم و خواندن عیلامی را ادامه دادیم بالاخره خود را بستون چهارمی رسانیدیم ، هیچ تغییری در عبارات یا زبان داده نشده بود . این نوشته نیز نسخه دومی از همان نوشته معروف عیلامی بود . برای یافتن کتیبه ترازه از داریوش طبیعتاً تمام امیدهایم را از دست دادم اما بهر صورت با نسخه برداری از این نوشته‌ها توانستیم که تا حدی خواندن آن نوشته عیلامی را اصلاح کنیم .

**نسخه برداری نوشته‌ها** - روش نسخه برداری و عکس گرفتن ما خیلی مشکل بود و دست‌ها و چشمان ما صدمه دیدند . عکس برداری بعلت بودن داربست تقریباً آسان بود . آنچه که چشم میتوانست ببیند بر روی کاغذ نسخه برداری مینمود . با لوازمیکه در اختیار داشتیم توانستیم که از آن نوشته‌ها طوری قالب گیری کنیم که هر دانشمندی بتواند بخواند و از آن اطمینان داشته باشد و این طریق میتوانست تمام علائم را آنطوریکه در گذشته بر روی سنگ کنده‌گری شده‌اند و یا آنطور که امروز دیده میشوند بنمایاند .

در ابتدا روی آن‌سخره‌ها را با برس‌های ملایم صاف کردیم و سپس روی آنها را با مایع مخصوص پوشانیدیم . اولین مایع که خیلی نازک بود در مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه خشکید بر روی مواد اول برای دومین بار مایع تازه زدیم و همچنین این عمل را برای دفعه سوم تکرار کردیم تا در ظرف مدتی کمتر از یکساعت خشک شد .

روی پوشش سوم برای چهارمین بار پوششی که ضخیم‌تر و از نوع کیسه‌های کرباسی



کلفت بود گذاشتیم و برای پنجمین بار روی آنها را مواد مخصوص مالیدیم. بعد از ۲۴ ساعت آن پوشش را که قالب گیری شده بود از نوشته جدا کردیم و با دقت فراوان لوله نموده و با خود بزمین آوردیم.

این نوشته‌ها که تاکنون نسخه برداری نشده بود تقریباً بوسعت ۲۲ پاسراس بیستون را پوشانیده بود چوب بست ما تقریباً باندازای ۱۶ پا بود که با اندازه طول سه پادر هر طرف میتوانست بالا یا پائین بسته شود. همیشه یکی ازما در یکی از انتهای چوب بست، جائیکه هیچگونه محافظی نبود مشغول کار بودیم. حالت قرار گرفتن ما بر روی چوب بست‌ها جز در مواقعی که بیرون از حدود داریست‌ها برسیم زیاد خطرناک نبود اگر چه بطور کلی میدانستیم که کوچکترین غفلت موجب یرت شدن از صخره خواهد شد.

یک روز فرزندم تام و من مشغول بودیم که یکدفعه مراتکان دادو گفت «پدر جان اگر بیفتید من دیگر هرگز باشما صحبت نتوانم کرد.» در زیر پای ما همسرم فرانسیس و فرزندم دوگلاس که هر روز در جیب از کرمانشاه با ما می‌آمدند ما را نگاه میکردند. بدون هیچ معطلی هر روز ظهر من و پسر م تام و حسین از نردبانها پائین می‌آمدیم و در دامنه کوه با سایر افراد فامیل نهار صرف مینمودیم. اگر پائین آمدن ما بتاخیر می‌افتاد سایر افراد خانواده بانتظار ما و با درخواست سلامتی ما تا انتهای موقعیت کار چشم برام می‌ماندند. آنها نیکه در پائین بودند با قطعه قطعه نمودن کرباسها برای آسانی کار با کمک میکردند. بعداً برای سرعت انجام کار توانستیم که پارچه‌های بافته محلی را در بازارهای کرمانشاه تهیه نمایم.

هر یک ازما هر روز با پشته‌های سنگین از کوهها بالا میرفتیم تا بدامنه‌های آن یادگارهای تاریخ میرسیدیم. «روز اشیائی از قبیل ظرف آب نوشیدنی، خوراک، لباسهای اضافی، پتو و همچنین بطری‌هاییکه محتوی جوهر نشادر (برای تهیه عکسهای سنگ نبشته‌ها بر روی پارچه) بود و چیزهای دیگر با خودمان می‌بردیم

در بعضی مواقع هنگام ورزش باد رایجی گلها از شکاف و درز کوهها بمشام ما میرسید و ما از این رایج‌های لطیف لذت می‌بردیم. گاهی رشته افکار ما از هم گسیخته میشد، مثلاً وقتی که مشاهده میکردیم سوسمارها با پای دراز و بطور عمودی به صخره‌ها چسبیده‌اند و یا هنگامیکه مشاهده میکردیم پرندگان از اینکه ما با فضولی‌های بیجا و صدای کلنگ و غیره آنها را از آشیانه‌ها و جایگاه استراحت دور مینمودیم و اسباب زحمت و دردسر آنها را فراهم می‌کردیم، ناراحت شده‌اند. جالب توجه‌تر از همه منظره راه‌هایی بود که در زیر پای ما و در سراسر کوه پیچیده شده بود تا بدشت صاف میرسید. در این بلندی میتوانستیم قهوه‌خانه‌ها، پاسگاه امنیه و شهر بانی، اطفالیکه از مدارس خارج میشدند و چشمه‌های آبیکه نصف زمینهای حاصلخیز آنجا را مشروب میکردند از دور مشاهده کنیم و در پائین آن جاده زنان خوش بیکر با حیا ولی مغرور کردی را که هر کدام کوزه‌های مانند تاج بر سر داشتند و برای پر کردن آب به نزدیک چشمه می‌آمدند ببینیم. همچنین در آن نزدیکی گله‌های گوسفند که براه خود ادامه میدادند و بطرف چراگاه میرفتند و الاغهای صبور که بعلت بار سنگین آهسته حرکت میکردند دیده میشدند.

اتوبوسها و اتومبیل‌های شخصی و قتیکه مسافرین خود را برای نوشیدن چای در قهوه‌خانه نزدیک پیاده میکردند بعضی از مسافرین بطرف کوه و در جائیکه ما مشغول بودیم می‌آمدند تا بدانند این خارجیها چه کسانی هستند و چکار میکنند؟ یكروز یکنفر امریکائی که بعداً هم او را در بغداد ملاقات کردم سهواً یا ندانسته یا بشوخی گفت: بی‌علاقه آن کسانی هستند که هنگامیکه از بیستون با عجله میگرددند توجهی باین یادگارها نداشته باشند

دور از آن دشت کوه دیگری بادامنه‌ها و دندانهای ناهموار و برفی دیسده میشود.

برای ۱۰ تا ۲۱ روز هوا در بیستون آرام و فرح انگیز بود و تا آنروز مردمان زیادی برای دیدن پیشرفت کار ما با آنجا میآمدند. پس از آن ما مجبور شدیم که با عوامل طبیعی به مبارزه بپردازیم.

اول باد شروع بوزیدن نمود و ضربتهای شدید بچوب بست ما وارد آورد و این ضربت در بعضی مواقع چنان محکم بود که ما مانند بازیگران سیرک بر روی چوب بستها پیچ و تاب میخوردیم.

یکی از روزها حادثه غم انگیزی روی داد يك صفحه از دفتر یادداشت من پاره شد و باد آنرا با خود برد و بار تافت ۵۲ پا بلندی رسانید و پس از آن با سرعت بسیار زیاد بطرف قلعه کوه برد، بجائی که هزار پا از ما دور بود و هنوز میدیدیم که بطرف بالا صعود میکند، در همین اثناء بود که تام و دوگلاس دویسم با صدای فوق بشری فریاد زدند «بالا رفت بالا رفت» پس آنگاه ابر بالا آمد. باران و ابرهای متراکم سرد بیستون را پوشاند و تمام کوه را مه گرفت و پشت سر آن برف شروع بباریدن کرد و تقریباً این عوامل طبیعی مانع سرعت کار ما شدند. در آن روز چنان ها تاریک شده بود که بی شباهت بکابوسی وحشتناک نبود، خود اگر نگهداشتن مشکل بود. یکی از روزها که فوق العاده سرد بود، هنگامیکه حسین برای کار حاضر شد فقط یکتا پیراهن و با یک شلوار بود و ما با او کت دادیم معیناً هنوز دندانهایش از شدت سرما بهم میخورد. از آن بعد حتی المقدور من خودم به تنهایی روی چوب بستها بکار میپرداختم، اگر چه راهی که انسان خودش را گرم کند بنظر نمیآید، علاوه بر زیر پوش و جوراب و دوشلوار که روبهم پوشیده بودم و همچنین پیراهن و غیره که همه از پشم بود و با وجود یک کت سر بازی و یک زاکت پوست بره هنوز احتیاج بروپوش بیشتری داشتم که شانهها و گردنم را گرم و از سردی باد و باران در امان دارد.

بعد از کامل نمودن و امتحان کردن نوشتههای فارسی باستان و اولین نوشته عیلامی، چوب بست را بطرف چپ حرکت دادیم تا مجدداً از نوشتههای دومی بنوشته های بابلی که از اعمال داریوش در آن صحبت شده است خود را آماده کردیم، خوب میدانستیم که این یک کار فوق العاده خطرناک و مشکلی بود تقریباً محال بود که بتوان از آنجا بطرف بالا رفت. همانطور که رالینسن تقریباً یک قرن پیش متوجه شده است «چنین بنظر میرسد که سرعت این نوشتهها روبمحو شدن میروند.. جریان آبهای باران از بالا که تقریباً این قسمت از صخره را از سایر قسمتها جدا نموده و همچنین وزن سنگین عظیم خودش و سایر عوامل طبیعی ممکن است مدتی دیگر آنرا بصورت قطعات کوچک و ریز در آورد.»

ما با تمام دقت سعی کردیم که اینچ اینچ چوب بست را بطرف بالا حرکت دهیم ولی دقیقه بدقیقه با شکست مواجه میشدیم، یکبار هنگامیکه چوب بست بتندی کج شده تقریباً بحالت وحشتناکی آویزان شده بودیم و کم کم خود را بحال تعادل قرار دادیم کم کم با تازنه کردن نفس صعود ما بموقفیت همراه شد. با ابزار و آلاتیکه در اختیار داشتیم توانستیم که یک نسخه تمیزتری و بهتری از این قسمت نوشتهها را تهیه نمائیم.

کار ما تقریباً بی پایان میرسید اما هنوز مایل بودیم که بدانیم راه رسیدن باین نوشتهها در گذشته از کدام طریق بوده است، آیا از سمت چپ نوشتهها نظر میافکنند یا از پائین؟ بعضی گفته اند. این کننده کارها خیلی ظریف بنظر نمیآید، این ادعا بهیچ وجه صحیح نیست. در حقیقت با مقایسه با نوشتههای معروف داریوش در پرسپولیس واقع در ۴۵۰ مایلی جنوب غربی این ادما باطل میشود. (۱)

اینها نوشته‌هایی بود در پایتخت بمنظور تماشای مردم که در هر سال روز جشن اول سال جمع میشدند و تصاویر نشانه‌های هدایای ملل مختلفی است که از سرزمینهای دور دست برای شاهنشاه می‌آوردند. آنها تیکه در بستون کنده‌گری شده‌اند در ارتفاع بسیار بلند واقع شده و تصاویر نیز با اندازه قد انسان معمولی که پادشاه و گارد شاهنشاهی را نشان میدهد کنده‌گری شده است اما بواسطه ارتفاع زیاد کوچک بنظر میرسند. باوجود این، اشکال بطور خیلی دقیق و عالی ساخته شده و در معرض نمایش اشخاص قرار گرفته‌اند چنانکه در نمایش ریش و سبیل و ناخن انگشت و دست‌بند و کمان و تیرحتی کفشها و غیره دقت فراوان شده است.

بعلمت اهانتی که عده‌ای از گناهکاران بمقام سلطنت نموده‌اند داریوش به نه نفر از اشخاصی که باهم دستی یکدیگر خواستند اساس سلطنت را وازگون کنند باحالت خشم و غضب مینگرد در حالیکه یکی از پاهای او بر روی سینه گوماتای غاصب قرار دارد. موی ریش مجعد پادشاه يك قطعه سنگ جداگانه را تشکیل میدهد که بر روی تصویر قرار گرفته و بامیخ آهنی به تصویر چسبیده است.

یکی از میخها از ناحیه گردن شروع شده و دیگری در ناحیه دهان قرار گرفته است تمام این سوراخها بمنظر میرسد که روزی باسرب پر نموده‌اند.

یکی دیگر از نمونه‌ها قطعه اضافی است که برای زیبائی از روی شانه داریوش و کمانهای او تا یکمانهای دوتن از گارد شاهنشاهی و تا تاج شاهنشاه امتداد دارد و تا بالهای فروهر میرسد تقریباً سه اینچ بالاتر از تاج فروهر گل میخ آهنی دیگر دیده میشود که انتهای آنرا دایره از سرب پوشانده است، این میخها روزی بدون شك با نقره باطلا پوشیده شده بودند و برای زینت و درخشش و زیبائی بوده‌اند تا در مقابل نور خورشید باجلای خاص خود نموداری از تجلای فرشتگان باشند.

در بالای دستگیره‌ها در تصاویر سنگ نبشته دیگری از داریوش کنده‌گری شده که در این کتیبه داریوش از ممالک و ملتهای تیکه در زیر فرمان دارد بخود میبالت. در این کتیبه از گذشتگان خود که همه از نجباء و بزرگان بوده‌اند نام برداری می‌کند و داخل این کتیبه ها باسرب پر شده‌اند که زمان بیشتری در مقابل حوادث و عوامل طبیعی مقاومت کنند. ساکنین سالمند دهات اطراف ممکن است از لوازم آرایش که در اینجا بکار رفته بود هنوز چیزهایی بجا طر داشته باشند زیرا در گوشه و کنار جسته‌گریخته مطالب بگوش می‌رسد. این شایعات وقتی بیشتر قوت گرفت که روزی همسر من لباسی که روی آن بادکمه‌های ظریف آراسته پوشیده و در گیسوانش چیزی شبیه طلا فرو برده بود همه‌جا این مطالب در اذهان عمومی بود که « این امریکائی کمربندی از طلا را که در کمر یکی از نه درویش بوده بزنش تقدیم کرده است. »

شکارچیان عصر حاضر با ابزار شکار صررته‌ها را خراب کرده‌اند. از این‌جا و آنجا می‌توان به رأی‌العین دید که بعضی از اعضای بدن این تصاویر با نشانه‌گیری شکارچیان خراب شده و نه تنها به تصاویر آسیب رسانیده‌اند بلکه مقداری از کتیبه‌ها نیز از آسیب آنها درامان نبوده است.

**کتیبه‌ها در بعضی موارد از جریان جویهای آب نیز درامان نبوده و خساراتی دیده‌اند که دولت ایران برای جلوگیری از این خسارات باید با تمام وسائل ممکنه اقدام کند.**

بهر حال هیئت ما توانست که بطور بهتر و دقیق‌تری از صورت داریوش و گارد شاهنشاهی و گوماتای غاصب قالب‌گیری کند، از روی این قالب ممکن است روزی مجسمه‌های تهیه شود و در یکی از شهرهای امریکا یا جای دیگر در انظار تماشا کنندگان

**قرار گیرد.** همانطور که متجاوز از ۲۵۰۰ سال بر روی صخره‌های بیستون ایستاده است. مدت‌های زیاد فکر ما متوجه این نکته بود آیا استادان کار در زمان داریوش با چه وسیله خویشتن را باین مکان رسانیده و نقش‌ها و کتیبه‌ها را کنده‌گری نموده‌اند. آرام و آهسته بامنتهای دقت من وحسین با تامل و صبری زیاد باندازه ۶۰ پا اطراف کوه را گشتیم تا بیک نقطه که شاید شروع راه از آنجا بوده است رسیدیم با خوشحالی و مسرت زیاد متوجه شدیم که این جایگ جاده پیاده رو که بادوپله بیائین میرسد دیده می‌شود. در بالای پله‌ها سوراخهایی تعبیه شده که بدون شک برای گذاشتن و قرار دادن چوب در آن‌ها بوده است. در زیر پله دومی هیچ چیز دیگر جز یک پله عمودی که آنهم بوسیله اسکنه نجاری درست شده بود قرار نداشت اکنون برای ما مسلم شد که در زمان گذشته برای رسیدن باین نقطه ایرانیان چه کوششهایی نموده بودند.

چهار مقصود و هدف ما تقریباً عملی شد. توانستیم از چهارستون کتیبه‌هایی که تاکنون رونویس نشده بودند نسخه برداری کنیم - توانستیم سه متن کتیبه را که در گذشته نسخه برداری شده بودند مطابقه نموده و بسیاری از مشکلات را حل کنیم سپس از این آثار عکسبرداری و امتحان و قالب‌گیری نمودیم و توانستیم تحقیق کنیم که آیا راهی که ایرانیان باین نقطه میرسیدند کدام بوده است.

آخرین روز فعالیت ما رسید و برای آخرین بار در برابر این آثار فنا نشدنی قرار گرفتیم دستهایم را بطور خیلی ملایم و آرام روی کتیبه‌هایی که صاف نموده بودم قرار دادم؛ «داریوش شاه گوید... اگر تو این حکم و فرمان را پنهان نداری بلکه بر مردم آشکار و روشن کنی اهورمزدا بتو خا نواده بزرگ خواهد بخشید و زندگانی دراز خواهی یافت.» این زمان برای من خیلی دقایق حساس و پرشور و التهابی بود که در حال تفکر می‌گذراندم.

مساعدتهای آمریکا و انگلیس و آلات و ابزار که در اختیار بود همچنین فرصتهایی که مدرسه عالی شرقشناسی دانشگاه میشیگان بمن داده بود و مساعدتهای گرانبهای آن جوان ایرانی که بامن همکاری می‌کرد بمن و فامیل من این فرصت را داد که کارمان را باتمام برسانیم.

همه ما باتمام کوششهایی که بخرج دادیم منظورمان رسیدن بهدنی عالی یعنی ثبت و ضبط آن یادگارهای داریوش بود که برای اخلاف و اولاد خود برجای نهاده است. مثل اینکه دعاها خیر او امروز مستقیماً برای ما بروی سنگها نقر گردیده است.

آرام و آهسته حسین، توم و من از همان جاده بیائین سرازیر شدیم و از نردبانها خود را بزمین رساندیم بجزدیکه بزمین رسیدیم دستهایمان ببوته‌های اطراف نردبان تماس گرفت، بوته‌ایکه با قطعه پارچه بسته شده بود و این ندریه برای درخواست فرزندی از الله (خداوند) بود. مانیز بی‌سرستی ایستادیم زیرا یکی از کوششهای ما با موفقیت بیایان رسیده بود.

برای آخرین بار من و فامیلم بتصویر شاهنشاه ایران نظر دوختیم. پس از آن دست در دست بدون تأخیر در حالیکه آخرین اشعه خورشید غروب میکرد و بدور نمای زیبای دشت و دمن در حالیکه دهات آباد در زیر پایمان بنظر میرسید نظر دوخته بودیم متوجه شهر شدیم. هنوز پا بداخل شهر نگذاشته بودیم که زنگ مدارس بصدای درآمد و فرزندان داریوش، مردان فردای کشور ایران از در مدارس خارج شدند.

در اینجا باغروب خورشید کارما نیز پایان یافت.